



تحلیل فرهنگی صنعت

www.ketab.ir

نوشته ی
محمد امین قانع راد

سرشناسه: قانعی‌راد، سیدمحمدامین، ۱۳۳۴ - ۱۳۹۷.
عنوان و نام پدیدآور: تحلیل فرهنگی صنعت / نوشته‌ی محمدامین قانعی‌راد.

مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۳۸ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۶-۰۰۸-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: چاپ قبلی: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۸۸.

موضوع: فرهنگ و تکنولوژی

موضوع: Culture and technology

موضوع: صنعت -- جنبه‌های اجتماعی

موضوع: Industries -- Social aspects

موضوع: توسعه‌ی صنعتی

موضوع: Industrial promotion

رده‌بندی کنگره: HM۶۲۱

رده‌بندی دیویی: ۳۰۶/۴۶

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۶۲۰۱۴۳۶



محمدامین قانعی

تحلیل فرهنگی صنعت

چاپ یکم: زمستان ۱۳۹۹، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

(آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: سمیه حسینی)

مدیریت هنری و طراحی گرافیک: استویو ملی (امید نعم‌ال‌حبیب و همکارانش؛ نژاد)

لیتوگرافی: طاووس رایانه؛ چاپ: منصور؛ صحافی: ...

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است.

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین منبری‌جاوید و ۱۲ فروردین، شماره‌ی ۱۳۴۰، تهران ۱۳۱۴۶

تلفن: ۶۶۴۶۷۳۲۳، ۶۶۴۶۰۹۳۲

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.com

قیمت: ۵۰,۰۰۰ تومان

	مقدمه: مسأله صنعت و فناوری در ایران معاصر
۷	نوشته‌ی نعمت‌الله فاضلی
۲۳	پیش‌گفتار
۲۵	مقدمه و طرح مسئله
۴۱	فصل یکم: رویکردهای نظری تحلیل فرهنگی صنعت
۷۵	فصل دوم: مدل‌های توسعه و مصرف مصرفیات فناورانه
۱۰۹	فصل سوم: تصاویر فرهنگی از فناوری
۱۲۳	فصل چهارم: بعد فرهنگی توسعه‌ی صنعتی
۱۴۳	فصل پنجم: صنعت فرهنگ و سیاست
۱۵۱	فصل ششم: ریشه‌گیری فرهنگی و استقلال نهادی صنعت
۱۶۳	فصل هفتم: تداوم میراث فرهنگی در جهان صنعتی
۱۸۵	فصل هشتم: فرهنگ و تولید و مصرف خلاق
۲۰۱	نوشتار پایانی
۲۲۹	منابع

مقدمه



مقدمه علمی صنعت و فناوری در ایران معاصر

* نعمت‌الله فاضلی

گمان می‌کنم برای شروع بحث در مورد فناوری و تحلیل فرهنگی آن باید از ضرورت و «ربط»^۱ تحلیل فرهنگ آن کسبیم. برای بسیاری از ما این‌گونه بحث‌ها فاقد ارزش عملی و عینی است و این‌گونه مطالعات و گفت‌وگوها صرفاً سرگرمی‌های دانشگاهی یا مُدهای روشنفکرانه تلقی می‌کند. از این رو وظیفه‌ی ما محققان و نویسندگان است که برای جامعه و محققان توضیح دهیم که درگیر کردن آن‌ها با بحث‌های فکری از این نوع، چه ضرورت اجتماعی و جمعی می‌کند. دقیق‌تر بگوییم، تناسب و ربط این بحث‌ها با زندگی واقعی و جمعی مردم ما چیست. لازمه‌ی چنین بحثی این است که توضیح دهیم و نشان دهیم چرا ما به چشم‌انداز فرهنگی، یا به تعبیر قانع‌راد در این کتاب،^۲ تحلیل فرهنگی داریم. پرسش این است که تحلیل فرهنگی چه چیزی برای عرضه به ما دارد؟ البته

* استاد انسان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

1. relevance

۲. در این جا از چاپ یکم کتاب *تحلیل فرهنگی صنعت* (پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۸۸) استفاده شده است.

لازمه‌ی پاسخ به این پرسش این است که بدانیم تحلیل فرهنگی چیست. نکته‌ی کلیدی در این جا این است که در سال‌های اخیر رویکرد تحلیل فرهنگی به منظور توجه و تأکید بر امر روزمره و زندگی و نیازهای همگانی گسترش یافته است. جیم مک‌گوئیگان در کتاب *تحلیل فرهنگی* (۱۳۹۷) شرح و توضیح مفصلی از اهمیت و معنای تحلیل فرهنگی ارائه می‌کند. او به ما نشان می‌دهد که می‌توانیم از لحاظ روش‌شناسانه رویکردی متکثر و چندگانه به موضوعات فرهنگی و جته‌اعی داشته باشیم. به ما کمک می‌کند تا به نحو آزادانه‌ای از روش‌های مختلف کمک بگیریم تا بتوانیم از تجربه‌های زیسته‌ی مردم عادی در جریان زندگی روزمره آشنایی‌ی ادایی کنیم. به این منظور، او تلاش می‌کند تا از روش‌پرستی سفت و سخت که صورت نوعی تکنیک‌گرایی در مطالعات فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته است، بپوشد و به جای آن قصد دارد نشان دهد که اگر به فهم‌پذیرکردن موضوعات و پدیده‌های مهم برای مردم عادی بپردازیم و بخواهیم با تحولات جاری زندگی ارتباطی وسیعی برقرار کنیم، ما نیز می‌توانیم مانند «روزنامه‌نگاران»، البته به شیوه‌ی دانش‌گانی و عمیق، برای مردم سخن بگوییم.

از این رو، مک‌گوئیگان به ما تسبیح می‌دهد که «تحلیل فرهنگی» چیزی شبیه «روزنامه‌نگاری فرهنگی» است. با این تفاتی که از تجربیات، اطلاعات تاریخی، نظریه‌های انتقادی و مفاهیم گوناگون بهره می‌برد. او هم‌چنین در فصلی از کتابش تلاش می‌کند تا «تلفن همراه» را به عنوان یکی از موضوعات مهم در جامعه‌ی امروز در کانون توجه قرار دهد. مک‌گوئیگان در آخرین فصل کتاب تلاش می‌کند تا مطالعات فرهنگی را، به تعبیر خود، از جنبه‌های صرفاً انتقادی فراتر برد و آن را سودمند و کاربردی کند. مک‌گوئیگان به‌عنوان متخصص تحلیل فرهنگی مقوله‌ی سیاست فرهنگی و نقش و عملکرد دولت‌ها و مداخله‌ی آنان در حوزه‌ی جامعه و فرهنگ را هنگام تحلیل فرهنگی در نظر می‌گیرد.

نکته‌ی مهم در تحلیل فرهنگی، داشتن رویکرد نظری مشخص درباره‌ی جامعه در کلیت آن است. رویکرد نظری مک‌گوئیگان این است که گسترش نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری در جهان کنونی و به‌ویژه غرب بحران‌های مهمی برای

این جامعه ایجاد کرده است. مک‌گونیگان سرمایه‌داری کنونی را با استعاره‌ی «سرمایه‌داری سرد»^۱ توصیف می‌کند، وضعیت فرهنگی‌ای که ایدئولوژی نئولیبرالیسم از طریق فناوری‌ها و مصرف و از طریق فرهنگ و هنر توانسته است به عمق جامعه به منزله‌ی نوعی شیوه زندگی نفوذ کند. شیوه‌ی زندگی‌ای که دیگر مدعی، مخالف و منتقد ندارد یا این‌که به تعبیر مک‌گونیگان نقد در آن بی‌اثر شده است. مک‌گونیگان تلاش می‌کند تا از طریق درهم‌آمیختن رشته‌های مختلف دانشگاهی به ما نشان دهد که موقعیت اکنون ما چه ویژگی‌هایی دارد. ما در چه جهانی زندگی می‌کنیم، سرنوشت فردی و اجتماعی، هویت‌ها، عواطف و احساسات، پیش‌ها و نگرش‌ها و زبان تک‌تک ما در این موقعیت اکنون چه ویژگی‌ها دارد. این اعتبار، این اثر را می‌توان نوعی آشنایی‌زدایی از تجربه‌های دانش‌پژوهان بریتانیا و اروپا دانست اگرچه بسیاری از تحلیل‌های او برای سایر جوامع از جمله جامعه‌ی ما نیز قابل تعمیم است.

دیدگاه تحلیل فرهنگی فانتزی را از برخی جنبه‌ها شبیه رویکرد مک‌گونیگان است و از برخی جنبه‌ها متمایز بر آن. قانعی‌راد نیز مسئله‌ی صنعت در ایران را مسئله‌ای عمومی می‌داند که مردم عادی نیز در زندگی روزمره‌شان با آن درگیر هستند. روایت قانعی‌راد از جامعه‌ی ایران به‌ویژه هنگام توصیف صنعت همچون کالا و شیوه‌ی مصرف آن و پیامدهای این نوع صنعت، دقیقاً «آشنایی‌زدایی»^۲ از تجربه‌های زندگی روزمره‌ی مردم عادی و شهروندان است. صنعت کالایی شده در ایران چیزی شبیه سرمایه‌داری در غرب است. این رویکرد بر فضای جامعه‌ی ایران سیطره و هژمونی یافته و از آن جایی که تأمین‌کننده منابع گروه‌های اجتماعی و سیاسی معینی است، نقدکردن آن نیز اثر جدی ندارد.

از نظر روش‌شناختی نیز قانعی‌راد از مجموعه‌ای از روش‌های دوناگون تحلیل مفهومی، تحلیل سیاست، تحلیل اسناد، تحلیل تاریخی و تحلیل مقایسه‌ای برای تحلیل فرهنگی صنعت استفاده می‌کند. با وجود این، رویکرد قانعی‌راد ویژگی‌های خاص خود را دارد. وی در تحلیل فرهنگی صنعت درصد این نیست که با گرت‌برداری از روش و رویکرد تثبیت شده یا شکل گرفته در

1. cool capitalism

2. defamiliarization

جایی ایده‌هایش را پرورش دهد. تلاش قانعی‌راد این است که درباره‌ی مسئله‌ای بنیادی، عمومی و ضروری در ایران بیندیشد. او مجموعه‌ی وسیعی از داده‌های تجربی و دیدگاه‌های نظری را به شیوه‌ای منطقی و معنادار به خدمت می‌گیرد تا مسئله‌ی محوری درباره‌ی شیوه‌ی مواجهه‌ی جامعه‌ی ایران با صنعت را تحلیل کند. گمان می‌کنم با مطالعه‌ی کتابی که در دست دارید توضیح کافی درباره‌ی چستی تحلیل فرهنگی به دست می‌آورید.

اما من در این جا تحلیل فرهنگی را بر اساس برداشتی که پس از خواندن کتاب حاضر به دست آورده‌ام توضیح می‌دهم. تحلیل فرهنگی قانعی‌راد را ریکرد می‌نامیم که صنعت و فناوری را در چارچوب جامعه و مانند «برساخته‌ای جته‌اعی»^۱ فهم‌پذیر می‌کند. در این رویکرد تشریح «ربط» موقعیت مسئله صنعت در ایران معاصر اهمیت زیادی دارد. قانعی‌راد تلاش می‌کند تا از تمام دیدگاه‌ها و نظریه‌ها و مفاهیم حوزه‌ی مطالعات علم و فناوری کمک بگیرد تا نشان دهد در جای‌گه صنعت در ایران با رویکردی کالایی و اقتصادی محض فهم شده است، و این رویکرد جامعه‌ی ما را از دست‌یافتن به تولید و توسعه‌ی صنعتی مناسب و خلاق محروم ساخته است. ما در حالی درگیر و گرفتار این رویکرد کالایی به صنعت شده‌ایم که رؤیا و تمنای دست‌یافتن به آن را از همان ابتدای ورود ایران به دنیای جدید در سر داشته و برای آن سیاست‌گذاری و سرمایه‌گذاری جدی کرده‌ایم. اما گریه‌کنندگان قمارباز، همه‌ی هست و نیست خود را در این جریان باخته‌ایم.

قصه‌ی ساده و روشنی در این جا وجود دارد، قصه‌ای که همه با آن آشنا و در عین حال درگیر آن هستیم. قصه‌ی آرزوی تاریخی و ملی ما برای دست‌یافتن به توسعه، توسعه‌ای متناسب با مقتضیات روز و روزگار کنونی. صد و پنجاه سال است که ما ایرانیان درگیر خلق و گسترش جامعه‌ی توسعه‌یافته و هم‌تراز جوامع امروزی هستیم. دشوار بتوان فهرستی از کتاب‌هایی ارائه کرد که آرزوی ما برای دستیابی به فناوری و صنعت را روایت کرده‌اند، زیرا کم‌وبیش همه‌ی آن‌ها که درباره‌ی ایران معاصر نوشته‌اند این آرزو را هم بیان کرده‌اند. تنها برای نمونه

می‌گویم که آبراهامیان در ایران بین دو انقلاب (۱۳۷۷)، داریوش آشوری در *ساو مدرنیت* (۱۳۷۶)، داریوش شایگان در *افسون‌زدگی جدید؛ هویت چهل‌تکه و تکرر سیار* (۱۳۸۰)، رامین جهان بیگلو در *تمدن و تجدید* (۱۳۸۲)، جمشید بهنام در *ایرانیان و اندیشه‌ی تجدید* (۱۳۷۵)، فرهنگ رجایی در *مشکله‌ی هویت* (۱۳۸۲) و مهرزاد بروجرودی در *روشنفکران ایرانی و غرب* (۱۳۷۷) و بسیاری روشنفکران و محققان دیگر این روایت را توضیح داده‌اند.

انعی‌راد هم این قصه را در این کتاب هم از زبان خود و هم از زبان بسیاری از نژاده‌ها، از دیگر روایت کرده است. وی در تمام عمر حرفه‌ای‌اش بر این باور بوده که «مسئله‌ی ایران» مسئله‌ی توسعه‌ی علم و فناوری است. مروری اجمالی بر مجموعه تحقیقات چاپ‌شده‌ی قانعی‌راد نشان می‌دهد که او باور و یقین داشت که برای توسعه‌ی علم و فناوری به توسعه‌ی همه‌جانبه، متوازن و پایدار تنها راه، یا بهترین راه، توسعه‌ی علمی ایران است. به‌ویژه در این زمینه باور داشت که راه برای توسعه‌ی علوم انسانی و اجتماعی در جامعه‌ی ما باید باز شود. با توجه به این دیدگاه، مجموعه‌ی تحقیقات قانعی‌راد تلاشی بود تا مسئله‌ی علم و فناوری را در موقعیت کنونی جامعه‌ی ایران تبیین کند. هدف و موانع، عوامل و چگونگی مسدودشدن این توسعه و راهبردها و زمینه‌های گشودن راه توسعه‌ی علمی و فناوری را باز کند. او گسترش مطالعات علم و فناوری را با این دیدگاه و هدف دنبال می‌کرد.

مطالعات علم و فناوری از جمله قلمروهای پژوهش‌های است که قانعی‌راد برای تکوین و توسعه‌ی آن کوشش کرد. کوشش‌های او را در بخش بود و این

۱. قانعی‌راد با انتشار کتاب *جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران* (۱۳۸۱) که رساله‌ی دکتری وی بود یکی از نخستین تحقیقات نظام‌مند و دقیق تجربی را در زمینه‌ی علم و فناوری در ایران به انجام رساند. ویراست جدید آن با نام *اخلاقیات شعوبی و روحیه‌ی علمی* را انتشارات علمی فرهنگی چاپ کرد. کتاب *جامعه‌شناسی کنشگران علمی در ایران* با همکاری فرهاد خسروخاور (۱۳۹۰) ادامه‌ی پروژه‌ی پژوهشی قانعی‌راد برای فهم مسئله‌ی رشد و افول علم در ایران است. قانعی‌راد هم‌چنین کتاب‌های *پیمایش علم و جامعه* (۱۳۹۶)، *شبکه‌ی سیاستی علم و فناوری، الگوی چهاروجهی برای ارزیابی توسعه‌ی علوم انسانی* (۱۳۹۵)، *مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان* (۱۳۸۹) و *تعاملات و ارتباطات در جامعه‌ی علمی: بررسی موردی در رشته‌ی علوم اجتماعی* (۱۳۸۵) را منتشر کرده است.

مطالعات در دهه‌های اخیر در حال تکوین و توسعه است (مرشدی، ۱۳۹۱؛ توکل و مهدی‌زاده، ۱۳۸۶). دستور کار اصلی یا پرابلماتیک این قلمرو مطالعاتی تحلیل و تبیین پیوند جامعه و علم و فناوری است. قانعی‌راد و ذاکر صالحی (۱۳۹۴) در مطالعه‌ای مستقل نشان می‌دهند که علم و فناوری از جمله دغدغه‌های مهم و اصلی علوم اجتماعی به‌ویژه از نیمه‌ی قرن بیستم به بعد بوده است. آن‌ها نشان می‌دهند رویکردهای متفاوت و گاه متضاد برای فهم پذیرکردن چیستی و چگونگی علم و فناوری شکل گرفته است. نکته‌ی کلیدی در این رویکردها این است که چه نسبت‌ها و پیوندهایی میان جامعه علم و فناوری وجود دارد. این نکته‌ای است که دیگر مطالعات هم آن را تأیید می‌کنند (مرشدی، ۱۳۹۱؛ توکل و مهدی‌زاده، ۱۳۸۶).

قانعی‌راد و ذاکر صالحی تحولات گفتمان جامعه‌شناسانه‌ی علم و فناوری را به پنج دوره تقسیم می‌کنند. دوره‌ی چهارم دوره‌ای است که به بافت اجتماعی و فرهنگی علم و فناوری توجه دارد و در دوره‌ی اخیر یا پنجم هم از منظر کنش متقابل نمادی، رویه‌ها و فرایندها و عملکردهای علم و فناوری را ارزیابی می‌کنند. قانعی‌راد در این پژوهش که در دست دارید از همین منظر بافت اجتماعی و فرهنگی، تلاش می‌کند تا مسئله‌ی فناوری در ایران معاصر را توضیح داده و صورت‌بندی کند. رویکرد قانعی‌راد در نهایتی کوتاه چیزی است که امروزه «شکل‌گیری اجتماعی فناوری» نامیده می‌شود. این ساده‌ی این سخن این است که چگونگی فناوری در هر جامعه‌ای محصول سبک‌ت و درگیری عوامل و نیروهای جمعی و اجتماعی آن جامعه است. این است که محققان با بیان‌های گوناگون مانند سنت‌های فناوری، سبک‌های فناوری، رژیم‌های فناوری، و جهت‌گیری‌های فناوری نیز توضیح داده‌اند. شاید برای خوانندگان این ایده، امری کاملاً بدیهی باشد، اما واقعیت این است که این ایده چندان بدیهی نیست، زیرا اغلب این دیدگاه وجود دارد که تکوین و توسعه‌ی فناوری‌ها محصول هوش، نبوغ و عقلانیتی است که افراد نابغه و دانشمندان و مخترعان صاحب آن هستند. برخی نیز بر این گمان هستند که فناوری‌ها در روندی تکاملی، مترکم و انباشت می‌شوند و توسعه‌ی فناوری از درون فناوری‌ها ممکن

می‌شود. البته بسیاری نیز فناوری‌ها را صرفاً تکنیک و مصنوع می‌دانند که فاقد جان و معنا هستند. برای این گروه اساساً فناوری ابزار است و ابزاری خنثی و بی‌طرف یا بدون جهت‌گیری فرهنگی معین.

اگر تک‌تک این نکات را دقیق بشکافیم و پیامدهای عینی و عملی آن‌ها را در جامعه‌ی ایران در نظر بگیریم، آنگاه درمی‌یابیم که چرا و چقدر ضرورت دارد تا از ابعاد گوناگون اجتماعی و فرهنگی فناوری آگاه شویم. ما از نداشتن و ناآگاهی عمیق از جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی فناوری خسارت‌های سنگین و حزن‌ناپذیری متحمل شده‌ایم. شاید بتوان گفت ریشه‌ی بحران توسعه در ایران معاصر همین سيطره‌ی رویکرد غیراجتماعی و فرهنگی به فناوری باشد. از این رو، این نکته‌ها به ما راه و فرهنگ نقشی هستی‌شناختی و مهم در زایش و رویش فناوری‌ها را نشان می‌دهند. بلکه برای قرن‌های طولانی کاملاً ناشناخته بوده است.

ارزش بنیادی رویداد اجتماع و فرهنگی به فناوری تنها در رمز و رازگشایی آن از فرایند و ماهیت فناوری نیست بلکه در دیدگاه روشنگرانه و انتقادی‌ای است که خلق می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه سیاست، اقتصاد، تاریخ، دین، سنت، ایدئولوژی، زبان، آیین‌ها و رسوم همه‌ی احزای حیات جمعی و فرهنگ در دست‌یافتن یا ناکامی جوامع به فناوری توسعه‌ی ماورانه سهم و نقش دارند. دیدگاه اجتماعی و فرهنگی فناوری دلالت‌ها و التزامات مهمی را ایجاد می‌کند که بر اساس آن باید نقادانه باورهای بنیادی و عادت‌شده از زمان‌های پیشین به چالش بکشیم. اگر پذیرای رویکرد اجتماعی و فرهنگی نسیم، اجرم باید پذیریم که فناوری دیگر صرفاً امری فنی و تکنیکی نیست و با تمام ساختار اجتماعی و فرهنگی ما در هم تنیده است. اگر این را بپذیریم، مسئولان بزرگ توسعه‌ی فناوری‌های جامعه دیگر صرفاً با مهندسان، محققان و دانشمندان نخواهد بود، بلکه سیاستمداران، روشنفکران، کارگزاران اجتماعی و حتی همه‌ی مردم و شهروندان عادی نیز در این زمینه بازیگر خواهند بود و باید مسئولیت خود را بشناسند و بپذیرند.

هم‌چنین رویکرد اجتماعی و فرهنگی تصویر تازه و متفاوتی از ماهیت و

عملکرد فناوری ارانه می‌کند. در این تصویر، فناوری پیامدها و اثرات پیچیده‌ای در حیات فردی و اجتماعی ما دارد و نمی‌توان فناوری را صرفاً تافته‌ای جدا بافته از کلیت زندگی در نظر گرفت و آن را به ابزار ساده‌ای تقلیل داد؛ ابزاری که به زبان عامیانه همچون چاقوست که می‌توان با آن سر برید یا پنیر! فناوری خود دارای سرشت و سرنوشتی است که بر کیفیت و ماهیت زندگی فردی و اجتماعی مستقیم و غیرمستقیم اثر سازنده یا ویرانگر می‌گذارد. از این رو نمی‌توان و نباید روند شکل‌گیری و توسعه‌ی فناوری را از اثرات و پیامدهای همه‌جانبه‌ی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌اش جدا دانست.

در این حال رویکرد اجتماعی و فرهنگی جبر فناورانه را هم تأیید نمی‌کند، زیرا همین‌طور که بسیاری جامعه را می‌سازد، جامعه نیز در ساختن فناوری سهم تعیین‌کننده دارد. پس از ولادت‌های این سخن این است که فناوری نمی‌تواند معجزه کند و جامعه‌ی توسعه‌یافته را از بحران و انسداد توسعه‌یافتگی نجات دهد. راه برون‌شدن از توسعه‌یافتگی، از این دیدگاه این است که جامعه در تمام ابعاد و ساختارهایش باید مولد و خلاق فناوری‌آفرین باشد. برای جوامعی مانند ایران که طی صد و پنجاه سال گذشته تلاش کرده است تا با انتقال فناوری، با تکیه‌ی صرف بر مهندسی و مهندسان علم‌کار بی‌بی، خود را به کاروان تمدن برساند و همراه با آن حرکت کند اما هم‌چنان از این کاروان وامانده است، رویکرد اجتماعی و فرهنگی روشنگری‌های نقادانه‌ی ما دارد. بر اساس این رویکرد ما ناگزیر باید تجربه‌های ناکام خود در زمینه‌ی فناوری را تحلیل کنیم و دریابیم که نسخه‌های تکنوکراتیک و فناورانه متخصصان و فزاینده‌ی ما چرا و چگونه در بستر تاریخ و فرهنگ معاصر ما جواب نداده‌اند.

رویکرد اجتماعی و فرهنگی فناوری به ما توضیح می‌دهد که سیطره‌ی رویکرد غیر یا ضداجتماعی و فرهنگی در زمینه‌ی فناوری، ناشی از غفلت شناختی و جهل نیست، بلکه مجموعه‌ی وسیعی از عوامل از جمله ساختارهای نابرابر و تبعیض‌آمیز سلطه و قدرت است که این رویکرد فن‌سالار و ضداجتماعی را حمایت و تحمیل می‌کند. رویکرد اجتماعی و فرهنگی به ما نشان می‌دهد که فناوری و فناوری‌ها با منافع گروه‌های اجتماعی پیوند وثیق و

اجتناب‌ناپذیر دارند. این‌که کدام فناوری در جامعه گسترش یابد و سیاست‌گذاری فناوری چه اولویت‌هایی را بپذیرد، صرفاً امری فنی و تابع اقتضانات فناورانه نیست، بلکه کاملاً تابع منافع گروه‌های اجتماعی و سیاسی فعال و مسلط در هر جامعه است. این گروه‌ها هستند که معنای فناوری‌ها را برای جامعه توضیح داده و تفسیر می‌کنند، آن‌ها هستند که فناوری خاصی را همچون حق و حقوق مسلم یا برعکس امری مخرب و ویرانگر به جامعه‌ی خود نشان می‌دهند. حکومت‌ها، گروه‌های صاحب صنایع، فعالان اقتصادی، بازرگانان، بازیگران و همه‌ی گروه‌های ذی‌نفع تلاش می‌کنند تا روایتی از فناوری‌های متناسب با منافع‌شان را به جامعه معرفی و ضروری بودن آن را موجه سازند. پیامد رویکرد غیراجتماعی نه‌تنها فرودست‌شدن علوم انسانی و اجتماعی کارکردی است، بلکه موجب نادیده‌گرفتن پیامدهای نوآوری‌های تجاری و اقتصادی می‌شود. پیامدهایی که محیط زیست و جهان‌زندگی گروه‌های وسیعی از جامعه را آسوده و تخریب می‌کند تا ثروت ثروتمندان و صاحبان فناوری‌ها را ارتقا دهد.

هم‌چنین رویکردهای ضد/عبراجتماعی به مقوله‌ی فناوری را به «نوآوری‌های فنی تجاری» تقلیل می‌دهند. این تقلیل‌گرایی امری تصادفی یا از روی ناآگاهی نیست، بلکه تضمین‌کننده‌ی منافع گروه‌های ذی‌نفع است. نوآوری در معنای متعارف آن در گفتمان فناوری به معنای تبدیل دلنشین فناوری است. در این دیدگاه دانش‌ها تنها زمانی مفید و ضروری هستند که با بهره‌آزمایی و تجاری دارند. چنین دیدگاهی آشکارا دانش‌های انسانی و اجتماعی مانند فلسفه، ادبیات، پژوهش هنر، منطق، ریاضیات و علوم پایه و طبیعت‌شناسی را بسیاری از دانش‌های دیگر را صرفاً تا جایی قابل قبول می‌دانند که ارزش تجاری اقتصادی مشخصی را تولید کنند. در حالی که می‌دانیم این دانش‌ها نمی‌توانند تماماً ارزش تجاری و کاربرد اقتصادی مانند پزشکی و مهندسی یا علوم کاربردی دیگر خلق کنند. ارزش اجتماعی علوم غیرکاربردی در کارکردهای اجتماعی و

فرهنگی آن‌هاست. این دانش‌ها را امروز «علوم انسانی کارکردی»^۱ می‌نامند، نه «علوم کاربردی».^۲ علوم انسانی کارکردی در خدمت گسترش فناوری‌های اجتماعی و فرهنگی هستند. رویکرد ضد/غیراجتماعی به فناوری باعث تحقیر و خوارشدن علوم انسانی کارکردی شده و می‌شوند. این موضوع ریشه در منافع آشکاری دارد که گروه‌های تکنوکرات و بروکرات و صاحبان دانش‌های فنی، پزشکی و علوم کاربردی دارند.

در این‌جا مسئله تنها استثمار اقتصادی گروه‌های وسیعی از مردم و فرودستان نیست، بلکه نگاه صرف نوآورانه، توجهی به ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی مردم نیز ندارد. بر این دیدگاه نوآورانه‌محور، تنها عامل مهم و تعیین‌کننده ارزش فناوری، توجه اقتصادی و میزان سود مادی آن است و به مجموعه‌ی وسیعی از ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، که فناوری ممکن است آن‌ها را تخریب کرده یا نادیده انگارد، سرچشمه نمی‌شود. در واقع، این ارزش‌ها چیزی نیستند جز سرمایه‌های فرهنگی و نادیده‌گیرنده‌های گوناگون که می‌تواند انگیزه و انرژی عاطفی به آن‌ها دهد و زندگی آن‌ها را معنایار و امکان مشارکت فعال آن‌ها در برنامه‌های توسعه را فراهم سازد. از این رو، رویکرد نوآورانه‌محور، چیزی نیست جز طرد اجتماعی برخی گروه‌ها به نفع گروه‌های نفعی.

ایران معاصر و مسئله‌ی توسعه‌ی فناوری

حداقل از «انقلاب صنعتی» به بعد کم نیستند محققانی که توسعه‌ی صنعتی را رمز و راز توسعه‌ی همه‌جانبه و مسیر اصلی آن در جهان امروز می‌دانند (هیویت و دیگران، ۱۳۷۷: ۳). این‌که چنین روایتی از توسعه واقع شده است یا نه، موضوع سخن من در این‌جا نیست، بلکه سخن این است که جامعه و حداقل دولت در ایران با این دیدگاه همواره با فرازونشیب‌هایی همراه و هم‌سخن بوده است. «سیاست‌گذاری صنعتی» در ایران از همان قرن نوزدهم و دوره‌ی انقلاب صنعتی در ایران آغاز شد (هادی‌زنوز، ۱۳۸۲) و دولت‌ها در ایران دست‌یافتن به «صنعت توسعه‌یافته» را با فرازونشیب‌هایی همچون آرمان ملی

دنبال کرده‌اند (پرخیده، ۱۳۸۷). البته در تحقق آن نیز هر چه بیش‌تر کوشیده کم‌تر کامیاب بوده‌اند. این امر از مهم‌ترین تعارضات و حسرت‌های جمعی در تاریخ معاصر ماست.

هم‌چنین کم‌ویش همه‌ی شهروندان امروز ایران حسرت ناکامی جامعه‌ی ما در دستیابی به توسعه‌ی صنعتی و تولید خلاقانه‌ی آن را در دل دارند. این حسرت اغلب با این جملات بیان می‌شود که ایران باستانی‌ترین جامعه‌ی جهان است و اولین دولت را ایرانیان ابداع کردند و برای قرن‌های متمادی امپراتور جهان بودند، اما امروز نه‌تنها از ژاپن بلکه از کره‌ی جنوبی، مالزی و ترکیه (کشورهای هم‌راز ما) هم در زمینه‌ی صنعتی شدن عقب‌تر هستیم. تأسّف قضیه در این است که پن‌چند سالی دیرتر از ایران اصلاحاتش را آغاز کرد و کره‌ی جنوبی هم از دهه‌ی ۱۹۰۰ میلادی به صنعتی شدن نمود. چین هم که اکنون در جایگاه دومین اقتصاد صنعتی جهان نشسته است از ۱۹۷۹ فرایند اصلاحات صنعتی خود را آغاز کرد. اما دولت ایران از سال‌های ۱۲۳۰ با ابتکار و همت میرزا تقی‌خان امیرکبیر شروع به سیاست‌گذاری برای توسعه‌ی صنعتی ایران نمود. این مسیر سپس در زمان یوسف‌خان قزوینی ادامه یافت. بعد هم در دوره‌ی رضاشاه ادامه یافت. در دوره‌ی محمدرضا پهلوی با تأسیس سازمان برنامه در ۱۳۲۷ سیاست‌گذاری برای توسعه‌ی صنعتی و صنعتی شدن ایران بیش از گذشته در مرکز تمام تلاش‌ها و سیاست‌گذاری‌ها قرار گرفت. در دوره‌ی پساانقلاب (۱۳۵۷) هم به‌ویژه در زمان دولت سازندگی هاشمی رفسنجانی، آرمان ملی صنعتی شدن توجه اصلی همه‌ی ارکان سیاست‌گذاری کشور را به خود جلب کرد. از آن زمان تاکنون این داستان کم‌ویش هم‌چنان ادامه دارد. این روند در تاریخ معاصر ایران از زمان امیرکبیر تاکنون تمام تلاش‌ها را بر توان‌های سیاست‌گذارانه‌ی ما کم‌ویش صرف دستیابی به تولید و توسعه‌ی صنعتی شد. اما این خواسته و آرزوی ملی به هیچ عنوان برآورد نشد. راز این ناکامی چیست؟ رازگشایی از این معما یکی از دستور کارهای اصلی مطالعات توسعه در ایران معاصر بوده است. قانع‌ی راد در همین کتاب برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌ها را در این زمینه روایت کرده است. او می‌نویسد:

ایران در تولید صنعتی و فناوریانه در جایگاه پایینی قرار دارد. این ناتوانی در زمینه‌ی توسعه‌ی تولید کالاها و محصولات صنعتی و فناوریانه هرچند در ظاهر مسئله‌ای اقتصادی است، می‌تواند به مثابه معضل فرهنگی نیز بررسی و با نگاهی جامعه‌شناختی و فرهنگ‌شناختی شرایط نبود امکان تولید صنعتی و فناوریانه در کشور کاوش شود (ص ۲۸).

نکته‌ی کلیدی در صورت‌بندی این مسئله همان «شرایط نبود امکان تولید صنعتی و فناوریانه در کشور» است. قانعی‌راد نشان می‌دهد که الگوی کلی مراجعه‌ی جامعه‌ی ایران با صنعت جدید چگونه است. او معتقد است: «رو به روی هر صنعت و فناوری جدید به ایران ابتدا با مقاومت اولیه روبه‌رو شد. پس از حمله‌ی جامعه و مردم در مقابل آن واکنش منفی نشان داده‌اند. اما پس از مدتی این صنعت یا فناوری به عنصر ضروری حیات اجتماعی و فرهنگی ما تبدیل شده است. محصولات جدید بعد از یک دوره‌ی مقاومت کاربرد وسیعی می‌یابند، بدون این‌که فرهنگ ما به‌خوبی قادر به جذب و بازتولید آن باشد. این تأخیر فرهنگی اغلب امکان‌پذیری قدرت و ظرفیت برای تولید آن محصولات را منتفی می‌کند و مصرف صنعتی - فناوریانه بدین ابعاد ظرفیت‌های تولیدی گسترش می‌یابد (ص ۲۹).

روایت قانعی‌راد، روایتی میان‌رشته‌ای است که از ترکیب و تلفیق نظریه‌های جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی و مطالعات فرهنگی «ساخته» شده است. قانعی‌راد تلاش می‌کند تا با تجمیع و تلفیق مفاهیم، نظریه‌ها، بینش‌ها و روش‌های این دانش‌ها، پژوهش مسئله‌محور خود را سامان دهد. قانعی‌راد از این نکته کاملاً آگاه است که «مسئله‌ی پایگاه فناوریانه‌ی پایین و ناکامی پروژه‌ی صنعتی شدن در سده‌ی اخیر بیش‌تر از حیث اقتصادی بررسی می‌شود تا از حیث فرهنگی» (ص ۲۷). بنیان نظری قانعی‌راد در این شیوه‌ی صورت‌بندی مسئله، دقیق و روشن است. او بر دستاوردهای جامعه‌شناسانه و علوم شناختی